

در پی بستری شدن نویسنده کرمانی در بیمارستان؛

وضعیت سلامتی هوشنگ مرادی رو به بهبود است



گروه جامعه: فرزند هوشنگ مرادی کرمانی درباره آخرین وضعیت بیماری قلبی پدرش که منج به بستری او در بیمارستان طی روزهای اخیر شد، گفت: «طبق گفته پزشک معالج، احتمال ترخیص پدرم امروز (سه شنبه) از بیمارستان بعد از معاینه مجدد وی وجود دارد».

هومن مرادی کرمانی افزود: «پدرم صبح روز جمعه دچار مشکل قلبی شد که بعد از تماس با اورژانس و انجام بررسی‌های لازم برای بررسی و معاینه بیشتر به بیمارستانی در تهران انتقال یافت».

وی با اشاره به اینکه پدرش سابقه بیماری قلبی دارد، ادامه داد: «پدر بعد از انجام معاینات در اورژانس به تشخیص پزشک به سی. سی. یو منتقل شد و به مدت ۲۲ ساعت در این بخش تحت مراقبت و درمان قرار گرفت». وی اظهار کرد: «قرار بود پدرم آنژیو شود که بعد از بررسی مجدد پزشکان، این اقدام انجام نشد و ایشان به بخش منتقل شد».

مرادی کرمانی گفت: «سرانجام بعد از دریافت اقدامات درمانی و تشخیصی مختلف، پدرم شب یکشنبه از سی. سی. یو به بخش انتقال یافت».

به گزارش ایرنا کرمان، وی افزود: «وضعیت ترخیص پدر طی امروز بعد از معاینه مجدد و به صلاحدید پزشک مشخص می‌شود». هوشنگ مرادی کرمانی، متولد ۱۶ شهریور ۱۳۲۳ در روستای سیرج از توابع بخش شهداد کرمان، داستان‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس معاصر است. مشهورترین مجموعه داستان‌های او «قصه‌های مجید» و «شما که غریبه نیستید» طرفداران بسیار زیادی دارد.

به گزارش استقامت مرادی کرمانی بیش از نیم قرن است که با آثارش در حوزه‌ی کودک و نوجوان شهرت کم‌نظیری دارد. علاوه براین، آثار او در خارج از ایران به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. با این وصف، آن چنان که شایسته‌ی اوست در کرمان قدر ندیده است. در جلد دوم کتاب «رواق زیرج» آنجا که او به گوشه‌ای از خاطراتش اشاره دارد می‌گوید: «یادم است دکتر سلاجقه رییس اسبق شورای شهر و سیف‌اللهی شهردار فرهنگی و دل‌سوز کرمان در این شهر خیابانی به من نام‌گذاری کرده و مجسمه‌ای هم در آنجا گذاشته‌اند. یک روز صبح زود طبق عادت زدم بیرون و به آن خیابان رفتم. جلوی مجسمه ایستادم و سلامی کردم. از درختان توت اطراف مجسمه چند دانه توت کندم، شستم و خوردم. سهم من از بلوار همان چند دانه توت سیاه بود. خدا قبول کند...» (۱)

برای این نویسنده‌ی عزیز و شیرین‌گفتار کرمانی سلامتی و طول عمر آرزومندیم.

دل‌نویشته یحیی فتح‌نجات روزنامه‌نگار پیشکسوت؛

به یاد مهربانوی رسانه کرمان

دوم نیز می‌رسید.

مقاله هم می‌نوشت و ستون ثابت «ماجراهای اکبر منداپرام و صاب سلطون» با نام مستعار «ماه بی‌بی» که در ژانر سخت طنز به گویش کرمانی نگارش می‌یافت از اوست.

همه ذوق و شوق او در این بود که در خرافات زدایی، آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی دقیق و صادقانه و نیز عادت دادن مردم به مطالعه و برکشیدن فرهنگ عمومی جامعه، نقشی موثر و مفید برعهده دارد.

او فعالانه در کلاس‌های خبرنگاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شرکت می‌کرد تا اندیشه و قلمش به‌روز باشد. امروز که این مطالب را می‌نویسم، سوگ‌مندانه در شگفتم که این همه ذوق و توان و حوصله چگونه در او جمع شده بود؟! صبح خروس خوان بیدار می‌شد و پس از ادای دوگانه‌ای به درگاه

پروردگار یگانه، وظایف مادری و همسری‌اش را به جا می‌آورد و بچه‌ها را راهی مدرسه می‌کرد، در ضمن تدارک ناهار را می‌دید و با شوق و ذوق وارد دفتر روزنامه می‌شد و تا ساعت ۹ شب به قول خودش. سه شیفت کار می‌کرد. از بس که به تلفن‌های مسئولان، مردم و خبرنگاران اعزامی، گوش می‌داد، شب هنگام دست روی گوشش می‌گذاشت و مظلومانه می‌گفت: «گوشم سوت می‌کشد!»

او بار سنگین پیام‌های مطالب چالش برانگیزی را که موجب ناخرسندی بعضی از مسئولان می‌شد، بر دوش می‌کشید و اجازه نمی‌داد موج اعتراض‌ها به من برسد. بسیاری از شکایت‌هایی که در غیاب او پایمان را به دادگاه مطبوعات باز می‌کرد، کدخداهای من و مدبرانه حل و فصل می‌کرد. او سنگ صبور همه بود و هر روز در نهایت شکیبایی به درد دل کارکنان و خبرنگاران گوش جان می‌سپرد و حتی به اختلافات خانوادگی آن‌ها و در پاره‌ای از موارد مشکلات مخاطبان روزنامه رسیدگی می‌کرد و این چرخه مبارک هر روز تکرار می‌شد. به قول روانشاد مهدی اخوان ثالث در شعر زیبای دو دریچه: «هر روز سلام و پرسش و خنده/ هر روز قرار روز آینده».

همسر مرحوم در تالیف چهار جلد کتاب قصه ضرب المثل‌های کرمانی سهم بسزایی دارد چرا که بسیاری از ضرب المثل‌های این چهار جلد از حافظه او و والده گرامی‌اش برآمده‌اند.

افسوس که شمع فروزان عمر شریفش در معرض تندبادهای سرنوشت تاب نیاورد و با فقدان چنین گوهر کمبایی هفت آسمان بر سرم آوار شد و ابرهای همه عالم. شب و روز در دلم خواهند گریست.

عاطفه و آگاهی رشد کرد.

او دوره‌های ابتدایی و متوسطه اول را با رتبه اول و ممتاز به پایان رساند و راهی دانشسرای مقدماتی کرمان شد و سرانجام در سال ۱۳۵۴ با کسوت مقدس معلمی در مدرسه فخریه راور مشغول خدمت شد. من هم در همان مدرسه خدمت می‌کردم. در نخستین نگاه احساس کردم هزاران سال است که او را می‌شناسم. گویی از یک قبیله و تبار بودیم اما افسوس...! به قول شهریار شعر معاصر ایران: «نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت».

مرحوم پدرش تحصیلکرده حوزه علمیه اصفهان بود و در زمینه ادبیات فارسی تبحر ویژه‌ای داشت به نحوی که بنده را در انجام تکالیف دانشگاهی (برگردان متون فارسی قدیم نظیر تاریخ بیهقی) یاری می‌کرد و من در محضرش تلمذ می‌کردم.

بانو عفت حمیدی راوری که بی‌هرگونه تردیدی باید او را بانوی آب و آیین و آگاهی نامید در چنین خانواده‌ای به مقام والای معلمی رسید. بنابراین همیشه باران عشق و عاطفه و مهربانی بر کلاس‌هایش جاری بود، به نحوی که می‌توان او را مصداق واقعی بیت «درس معلم از بود زمزمه محبتی/ جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را» دانست. در این زمینه، داستان‌هایی هست که اگر در کتابی جمع‌آوری می‌شد، به یکی از مراجع مهم

تعلیم و تربیت مبتنی بر مهر و محبت تبدیل می‌شد. نزدیک به هزار نفر از شاگردانش که شاهدان عینی این مدعا هستند از درگذشت او درمندان به سوگ نشسته‌اند و گمان نمی‌کردند کوهی چنین استوار و آسمان‌سای در خاک فروخفتند. شرح خدمات او در مدارس کرمان و راور مثنوی ۷۰ من کاغذ است که در این مجال نمی‌گنجد.

در دهه فتناد پس از اینکه چهار فرزندمان از آب و گل برخاستند و او شاهد تلاش‌های شبانه‌روزی و رنج‌بار من در روزنامه بود، خودش را با ۲۰ سال سابقه کار بازنشسته کرد تا از نهال تازه رسته کرمان امروز که دوشادوش هم غرس کرده بودیم مراقبت کند. او ضمن اداره کارکنان، خبرنگاران، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و شاعران و هنرمندان و مخاطبان، ضمن عهده‌دار شدن مدیریت داخلی روزنامه طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰، عاشقانه به تولید خبر، اعزام خبرنگاران

به حوادث مهم تروریستی، ورزشی و فرهنگی و هنری مشغول شد. او شخصا جلسات علنی دادگاه حوادث مهم و عبرت‌آموز را پوشش می‌داد و در نهایت شادابی، محتوای روزنامه را اغنا می‌بخشید. به نحوی که شمارگان کرمان امروز از پنج هزار نسخه به ۱۶ هزار نسخه افزایش یافت و گاهی کارمان به چاپ

من در غربت بی‌خبری و تنهایی و او در غربت اورژانس و آی سی یو بیمارستانی نه چندان مهربان! هر چند فرزندانم بی‌خبر از من خودشان را به مشهد رسانده بودند ولی خیلی دیر شده بود و «مادر» در پی نارسایی قلبی و ریوی که ناگهان گریبان‌اش را گرفته بود، احشای حیاتی خود را یکی پس از دیگری و به سرعت از دست می‌دهد و سرانجام تندیس شکوهمند عشق و عاطفه و شکیبایی، غریبانه بر خاک می‌افتد و اندوهی بی‌کرانه بر قلبم سایه می‌افکند و این سفر معنوی در نقطه آغاز به پایان می‌رسد.

فرزندانم در ساعت‌های بیم و امید بیمارستان طی سه روز به قدر سالی رنج



فرساینده را تحمل می‌کردند و مادرشان قطره قطره از کفشان فرو می‌چکید، روان‌زخمی ماندگار بر دل‌های عاشقشان جان می‌گرفت و این همه از من پنهان مانده بود.

هر چند بیکر مطهرش پس از غسل در بهشت رضا (ع) و پوشیدن خلعت امام رضایی و دریافت تربت امام حسین (ع) و طواف بارگاه ملکوتی امام رثوف و تشییع و تدفین باشکوه و کم‌نظیر به خانه برگشت و در جوار والده مؤمنه‌اش آرام گرفت ولی جامعه فرهنگی و مطبوعاتی و خاندان‌های وابسته را ناپاورانه در بهت و حیرت فرو برد و ما را درمندان به سوگ نشاند.

او به مرگی رشک برانگیز از دنیا رفت. سبک و شیرین، حتی یک روز در بستر بیماری نیفتاد و همچون درختان، ایستاده خرجه تهی کرد و با نازش و افتخار به بهشت برین پانهاد و نامش به تبرک بر پیشانی آسمان خواهد ماند.

زندگی سراسر اندیشه و کار فرهنگی
فتح‌نجات در ادامه‌ی این دل‌نویشته به گوشه‌هایی از زندگی سراسر اندیشه و کار فرهنگی روانشاد بانو عفت حمیدی راوری هم اشاره می‌کند. او می‌نویسد: مرحومه حمیدی دهم خرداد ماه ۱۳۳۶ در خانواده‌ای فرهیخته و با ایمان پای به عرصه وجود گذاشت. او در محیطی سرشار از عشق،



گروه جامعه: دل‌نویشته یحیی فتح‌نجات مدیرمسئول و موسس روزنامه «کرمان امروز» به مناسبت چهلمین روز درگذشت همسرش حاجیه خانم عفت حمیدی راوری بسیار خواندنی و تأثیرانگیز است. این یادداشت که در خبرگزاری ایرنا منتشر شده از آن رو اهمیت زیادی دارد که روانشاد بانو حمیدی در طول حیات پربارش، علاوه بر این که معلم بوده، در کنار استاد فتح‌نجات روزنامه‌نگاری کرده و زمانی از ستون‌های اصلی کرمان امروز به شمار می‌رفته است، با این وصف آن چنانکه شایسته بوده کمتر شناخته شده است. در ادامه به پاس ادای احترام به این بانوی فرهیخته و معلم و روزنامه‌نگار، بخش‌هایی از این یادداشت و دل‌نویشته را با تمرکز بر معرفی اندیشه‌ها و خدمات فرهنگی‌اش را مرور می‌کنیم.

استاد فتح‌نجات، با داغی بر دل، ماجرای سفر ناتمام همسرش به مشهد را که به درگذشت او انجامیده این‌طور شرح می‌دهد: زنده یاد حاجیه خانم عفت حمیدی راوری، هر ساله در اردیبهشت ماه طی سفری زیارتی به مشهد مقدس از بارگاه ملکوتی امام هشتم شیعیان جهان توان زندگی می‌گرفت. چه در کودکی همراه والدین وارسته‌اش و چه در بزرگسالی همراه همسر و فرزندان‌ش، زیباترین خاطرات او برآمده از این سفرها بود. خاطرات شیرینی که روایت مکرر آنها به پنجاه سال زندگی مشترکمان معنی بخشیده بود. سرانجام روز یکشنبه هفتم اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ فرا رسید و همسر نازنینم به سرودن آخرین بیت غزل این سفر معنوی پرداخت و ساعت هشت صبح خوشحال و سرزنده عازم مشهد مقدس شد.

به روال همیشه ساعت ۱۲ به تلفن همراهش زنگ زدم که مطمئن شوم به سلامت به مقصد رسیده‌اند. گفت نگران نباش، ما همین الان وارد هتل شده ایم و حالمون خوب است و دردا که برای آخرین بار صدایش را شنیدم به عادت همیشه، روز بعد که زنگ زدم، در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، آن همه شور زندگی به خاموشی گراییده بود و فرزندانم در دل توفانی از رنج‌های غربت، خون می‌گریستند و سعی می‌کردند من نسبت به عمق فاجعه بی‌خبر بمانم ولی فاجعه رخ داده بود و من در این سوی کویر و او در آن سوی کویر به غریبی افتاده بودیم

شهرداری کرمان

آگهی مزایده عمومی

سازمان عمران و بازآفرینی فضاهای شهری شهرداری کرمان در نظر دارد جهت خرید ۱۰ دستگاه اتاق کامیون کمپرسی بنز ده چرخ به مدت ۶۰ روز به شرح ذکر شده در اسناد مناقصه با مبلغ تضمین شرکت در مناقصه ۲٫۳۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ریال از طریق برگزاری مناقصه از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) اقدام نماید. کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی که تولیدکننده یا فروشنده می‌باشند و دارای مجوز فروش یا تولید معتبر و مرتبط با موضوع مناقصه، می‌توانند جهت خرید اسناد مناقصه از مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۰۷ لغایت ۱۴۰۴/۰۳/۱۷ و جهت تسلیم پیشنهادات تا مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۲۷ از طریق سامانه www.setadiran.ir اقدام نمایند. بازگشایی پاکتها مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۲۸ انجام می‌شود. سایر اطلاعات و جزئیات در اسناد مناقصه و اطلاعات تکمیلی آگهی در سایت شهرداری kermancity.ir مندرج گردیده است.